

## دریای خزر و خلیج عربی!

بزرگ‌ترین دریاچه جهان، دریاچه‌ای که در شمال ایران قرار گرفته و در میان پنج کشور ایران، ترکمنستان، آذربایجان، قزاقستان و روسیه محصور است، در تمام دنیا و در تمام گفتگوهای بین‌المللی، Caspian Sea یا همان دریای کاسپین خوانده می‌شود. اما در کشور ما ایران، با نام‌های مختلف دیگری نامیده می‌شود که معروف‌ترین‌شان دو نام خزر و مازندران است. نام خزر، سالیان سال است که در داخل ایران بر این دریاچه که از فرط بزرگی آن را دریا می‌خوانند، نهاده می‌شود و نام دریاچه مازندران هم نامی تازه‌ساخت و البته عجیب است که یادگار دوران رضاخانی بوده و گاه مورد استفاده قرار می‌گیرد. بگذریم از این که کشورهای حاشیه‌ای این دریا هم هریک به نسبت سیاست‌های قومی و نژادی خود نام‌های دیگری بر آن می‌نهند.

«کاسپین»، از نام قوم باستانی و متمدن ساکن در حاشیه جنوبی این دریا (دریاچه) گرفته شده است که کاس نامیده می‌شدند. مردمانی شجاع و قوی هیکلی که دارای موهای روشن و چشمان آبی و سبز بودند. چنانکه هنوز هم در زبان گیلکی، به چشمانی این‌چنین «کاس» و دارنده‌گانش، «کاس چوم» یا «کاس چوشم» گفته می‌شود. این اقوام در محل فعلی سکونت گیلک‌ها می‌زیسته‌اند. جالب است بدانید که برخی محققان بر این باورند که کلمات «قزوین» و «کاشان» نیز از نام همین قوم ریشه گرفته‌اند.

بر اساس نظریات موثق، کاسپین، از سه بخش  $cas + pi + yan$  تشکیل شده است. کاس که نام قوم مذکور بوده و «پی» به معنی جلگه است. و کل واژه یعنی: کاس‌هایی که در نواحی جلگه‌ای زندگی می‌کرده‌اند. در مقابل، کاس‌سی‌ها در کوهستان زندگی می‌کردند، که اقوام باستانی شمال غرب و غرب ایرانند. «سی» به معنی کوه می‌باشد. (در گیلکی، سی‌پورد: پُل کوهی. سی‌ئِن: پایین کوه. سیاسی: صخره سیاه).  $ian$  نیز پسوند جمع است که در گیلکی به صورت  $yen$  هنوز باقی مانده است. اما، نام «خزر»، از نام قومی دیگر گرفته شده که در حاشیه شمالی این دریا می‌زیسته‌اند. خزرها که قومی وحشی و ترک‌تبار بودند، هزاران سال پس از کاس‌ها در شمال غربی دریای کاسپین می‌زیسته‌اند. این قوم، بعدها دین یهود را انتخاب کردند.

حال سوال این است، وقتی یک شرکت انتشاراتی اطلس‌های جغرافیایی، در یکی از طرح‌های کتاب جدید خود، و تنها در داخل پراتر، نام «خلیج عربی» را در مقابل نام ابدی «خلیج فارس» اضافه کرد، رگ غیرت تمام ایرانیان به جوش آمد و کار به جاهای باریک کشید. و می‌دانیم که سالیان سال است که عرب‌ها، این نام مجعول را تبلیغ می‌کنند. اما، وقتی تمام جهان، یک‌صدا نام دریاچه مذکور را «کاسپین» می‌خواند که نام یکی از اقوام شمال ایران و در نتیجه کاملاً ایرانی است، ما ایرانی‌ها، در اقدامی عجیب، نام یک قوم وحشی غیرایرانی را بر دریاچه کاسپین می‌گذاریم و حتا کار بدان‌جا می‌کشد که خیلی‌ها با شنیدن نام «کاسپین» تصور می‌کنند که واژه‌ای انگلیسی می‌شنوند!

چرا در کتاب‌های درسی، به جای آن‌که روی نام صدرصد ایرانی و پرافتخار «کاسپین» تاکید شود، نام‌های مازندران یا خزر تکرار می‌گردند؟! این دوگونه‌گی در عمل گرچه در بین ما ایرانیان سابقه‌دار است، اما به این شدت، عجیب می‌نماید. چنان‌که، این‌جا که دیگر نیازی به اعتراض دسته‌جمعی و امضا نمودن نامه سرگشاده و طومار و محکوم کردن فلان وزیر خارجه و بهمان سخنگو نیست و همه حرف حق را قبول دارند، خودمان، به دست خود، در نفی هویت خویش کوشیده‌ایم. در چنین وضعیتی، شکایت به که باید برد؟

## زبان گیلکی - 4

جواد صادقی

همان‌گونه که در شماره گذشته دیدیم، بسیاری از کتب و دیوان‌های شعرا و نویسندگان گذشته گیلک‌زبانان (گیلان و مازندران) به‌صورت چاپ‌نشده وجود دارند. با این حال تعداد قابل‌توجه‌ای از آثار گذشته و جدید به صورت چاپ‌شده در کتاب‌فروشی‌ها و کتاب‌خانه‌ها موجود است.

اما، سرآغاز ادبیات معاصر گیلکی را باید در نهضت جنگل دانست که به رهبری سردار پرواز گیل و دیلم، رئیس شهید جمهوری گیلان، یونس استادسرای (معروف به میرزا کوچک‌خان) در گیلان و غرب مازندران به‌وجود آمد. در این دوره ما به دو مکتب در ادبیات گیلکی برمی‌خوریم. یکی در نهضت جنگل و دیگری در حوزه خارج از آن

نمونه‌های برجسته شعر گیلکی در نهضت جنگل توسط میرزااحسین‌خان کسمایی، ندیمی گیلانی و خود میرزا گفته شده است. از جمله شعری از میرزا کوچک:

گیسه گنسا کودی جالستن ره

رئسه رئسه کودی، والستن ره

می دیله ئو میان دبسته بوسته

بمیرم تی دس وانستن ره

(گیسو را درهم بافتی برای آویخته شدن/ آن‌را تاب دادی و پیچاندی برای تاباندن/

دل من در آن میان بسته شد/ برای بستن و باز کردن تو بمیرم)

در جریان خارج از نهضت جنگل، معروف‌ترین شخصیت، نیماوشیچ است که اشعار گیلکی تبری او در کتابی موسوم به **روجا** جمع‌آوری شده است. از جمله اشعار وی:

کیجا ساره، فرنگی ره مونس

مه ور نیست و امیری خونس

گتی مه دل درو چونس

و دل خاس، من گم وی دونس

(دختر ساره شبیه فرنگی‌ها بود/ در کنار من می‌نشست و امیری می‌خواند/ تو گویی که از دل من چگونه خبر داشت؟! دل او می‌خواست و من می‌گویم که می‌دانست.)

هم‌زمان با آغاز رژیم پهلوی در ایران سیاست مبارزه با فرهنگ‌ها و زبان‌های محلی به منظور یک‌دست کردن کشور آغاز شد. به زور تفنگ، از مردم نواحی مختلف خواسته شد تا لباس‌های بومی خود را کنار بگذارند. چاپ کتاب به زبان‌های غیر از فارسی ممنوع شده و سیاست تمسخر و کم‌ارزش و بی‌مقدار دانستن و تحقیر زبان‌های محلی آغاز شد. هم‌زمان ایجاد شایعه و جوک، ایجاد اختلافات گسترده بین سخن‌وران یک زبان (مثل گیلان و مازندران - کردستان و کرمانشاه و...) با کمک روزنامه‌ها، سپس رادیو و سرانجام تلویزیون (در زمان پهلوی دوم) و نشر نظریه‌های خنده‌دار و مزخرف در حوزه زبان پی‌گیری شد.<sup>1</sup> با این سیاست‌ها، آمار چاپ کتاب در تمام زبان‌های ایرانی (غیر از فارسی) کاهش یافت. ادامه دارد

(1) از جمله این نظریه‌های خنده‌دار، لهجه خواندن زبان ترکی است. در حالی این سخن مضحک گفته شد که نه تنها ترکی یک زبان مستقل است، بلکه حتا به خانواده زبانی مجزایی نیز تعلق دارد.

